

بررسی احادیث

آغاز وحی

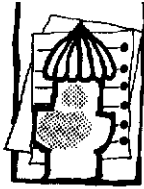


مصطفی سلطانی*

قرآن، کتابی الهی برای انسان هاست که از چهل سالگی پیامبر(ص) تا پایان عمر آن حضرت، به تدریج بر وی نازل شده است. این کتاب، از آغاز نزول آن، مورد توجه و عنایت بوده است و مسائلی فراوان درباره آن، مطرح است که در کتاب های تاریخ و علوم قرآن، از آنها بحث شده است. از جمله مباحث مهم در مورد قرآن، مسئله آغاز وحی و چگونگی رویارویی پیامبر(ص) با آن است. این که جبرئیل چگونه وحی را بر آن حضرت نازل کرد؟ و آیا قبل از وحی رسمی، بر پیامبر اسلام، به گونه های مختلف، وحی نازل شده یا نه؟ آیا زمینه نزول وحی رسمی فراهم شده، یا از همان آغاز، بدون زمینه های قبلی آن حضرت، وحی را دریافت کرده است؟ آیا پیامبر(ص) از همان آغاز دریافت وحی می دانست که آنچه بر او نازل شده، سخن خداست، یا این که با تردید، به آنچه نازل شده بود، می نگریست و با مراجعه به افرادی از قبیل خدیجه و ورقه بن نوفل، به آن یقین پیدا کرد؟ مبنای این دیدگاه ها چیست؟

در مورد مسئله «نخستین وحی»، دو دیدگاه وجود دارد:

* پژوهشگر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب / قم.



دیدگاه نخست

هنگام نزول وحی نخستین، پیامبر(ص) از آمادگی کافی برای دریافت وحی بهره مند نبوده است. لذا هنگام نزول وحی، رسول خدا شک کرد که شاید جنون بر او عارض شده یا این که شیطان، تسویلات خود را به عنوان وحی بر او القا کرده است. لذا نزد خدیجه و ورقه بن نوفل رفت و با اعلام آن دو، یقین به وحی بودن آنچه بر او نازل شده بود، برایش حاصل شد و آرامش قلبی پیدا کرد که آنچه بر او نازل شده، یقیناً وحی است. مبنای این دیدگاه، روایتی است از عایشه که در کتب روایی، عموماً، و در کتب روایی اهل سنت، خصوصاً نقل شده است.

ما این دیدگاه را نمی‌پذیریم و آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم؛ زیرا به نظر می‌رسد که مبنای این دیدگاه، از جهات مختلفی مخدوش است که عبارت‌اند از:

۱. این روایت، با روایاتی که دالّ بر نزول وحی در بیداری رسول خداست، تعارض

دارد.

۲. این دیدگاه با نصّ قرآن، سازگاری ندارد؛ زیرا قرآن، شک را از پیامبر(ص) نفی می‌کند، در حالی که در این دیدگاه، نسبت شک و تردید به پیامبر(ص) داده شده است.

۳. سند روایت، از چند جهت مخدوش است:

الف) روایت، مُرسل یا مُرسل معضل است.

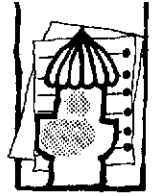
ب) در سلسله سند، افراد مجهول و متهم وجود دارند.

پ) روایت، جزو بلاغات زهری بوده و قابلیت احتجاج ندارد.

۴. با سنت عملی پیامبر(ص) سازگار نیست.

دیدگاه دوم

بر مبنای این دیدگاه، وحی از طُرُق مختلفی بر پیامبر اسلام نازل می‌شد و پیامبر(ص) هم با یقین به این که آنچه در غار حرا بر او نازل شده وحی است و با «بیته»، آن را دریافت می‌نمود و او در مقام دریافت وحی، هیچ‌گونه تردیدی به خود راه نداده است. مبنای این



دیدگاه، آیات و روایات فراوانی است که به آنها، استدلال می‌شود. ما این دیدگاه را پذیرفته ایم؛ زیرا با قرآن و نیز با سنت پیامبر (ص)، سازگاری دارد؛ چرا که قرآن در مورد بسیاری بر درستی وحی محمدی گواه و شاهد است که به چند نمونه، اشاره می‌شود:

لكن الله يشهد بما أنزل إليك .^۱

إن الرسول حق وجاءهم بالبينات .^۲

والذي أوحينا إليك من الكتاب هو الحق مصدقاً لما بين يديه .^۳

ما ينطق عن الهوى، إن هو إلا وحى يوحى .^۴

نتیجه این که به شهادت قرآن، هر چه بوده است، از وحی الهی نشئت گرفته است، به علاوه پیامبر (ص) در قرآن، چنان تصویر شده است که او از عذاب پروردگارش می‌ترسد و به عجز خودش در تبدیل حرفی از حروف قرآن، معترف است.^۵ این دیدگاه، همگام با قرآن، شک و تردید را از پیامبر (ص) نفی می‌نماید و معتقد است که ائمه با یقین مبعوث شده‌اند و وحی را با یقین، دریافت نموده‌اند. قرآن هم در موارد بسیاری می‌فرماید:

لقد أرسلنا رُسُلنا بالبينات .^۶

از طرفی، این دیدگاه با سنت پیامبر (ص) هماهنگ است؛ زیرا پیامبر (ص) در آغاز رسالت، اعلام کرده بود که جز به وحی سخنی نمی‌گوید و هر جا که وحی در کار نبود، با یارانش به مشورت می‌پرداخت که نمونه آن را در جنگ‌های بدر و أحد، مشاهده می‌کنیم.^۷

۱. نساء، آیه ۸۶.

۲. آل عمران، آیه ۸۶.

۳. فاطر، آیه ۳۱.

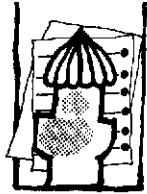
۴. طور، آیه ۳-۴.

۵. تاریخ قرآن، محمود رامیار، ص ۹۱.

۶. حدید، آیه ۲۵.

۷. تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۲۶۷؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الطبقات الكبرى، ج ۲،

ص ۱-۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۹.



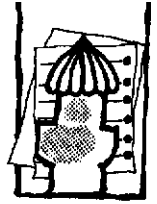
قبل از ورود به بحث، لازم دیدیم استقصایی در مورد روایت بنماییم و پیشینه مختصری از بحث، ارائه دهیم.

الف. استقصای روایت

روایات مربوط به مسئله آغاز نزول وحی به چهار یا پنج شکل آمده است. مهم ترین آنها دو روایت است که یکی از ام المؤمنین، عایشه، و دیگری از عبید بن عمیر لیشی نقل شده است. بین این دو روایت که با تفصیل بیشتری سخن می گویند، معتبرترین روایت را از عایشه نقل کرده اند که ما آن را محور بحث قرار داده ایم. این روایت، در چند جای صحیح مسلم و صحیح البخاری آمده است. احمد در مسند، با چهار سند که به عایشه ختم می شوند، این روایت را نقل می کند. عبدالرزاق صنعانی نیز در المصنّف، متذکر روایت عایشه شده است. سیوطی در الدر المنثور، حدیث آغاز وحی را از طریق عایشه؛ اما با متنی متفاوت با متن «صحیحین» ارائه می دهد. ابن سعد در الطبقات الکبری، با سه سند و سه متن، حدیث را نقل می کند. علاوه بر منابع فوق، حدیث مورد بحث، در السیرة النبویة ابن هشام (ج ۱، ص ۲۴۹)، تاریخ الطبری (ج ۲، ص ۴۷)، تاریخ ابن الاثیر (ج ۱، ص ۴۷۸)، تاریخ الاسلام ذهبی (ج ۱، ص ۱۱۷)، إمتاع الاسماع مقریزی (ج ۱، ص ۳۰)، عیون الاثر ابن سید الناس (ج ۱، ص ۱۶۸) و نیز در تفسیر الطبری (ج ۱۵، ص ۳۱۸)، تفسیر ابن کثیر (ج ۸، ص ۴۳۶)، تفسیر القرطبی (ج ۲۰، ص ۱۱۸)، فی ظلال القرآن (ج ۶، ص ۳۹۳۴) آمده است.

ب. پیشینه بحث

در زمان ما علامه سید جعفر مرتضی در فصل اول از باب دوم کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم (ص)، به بحث در مورد بعثت پرداخته است. ایشان ده حدیث در این باره نقل نموده که از جمله آنها حدیث مورد بحث از عایشه در این نوشتار است. او تا حدودی به بررسی و نقد حدیث پرداخته است. علامه سید مرتضی عسکری در کتاب نقش



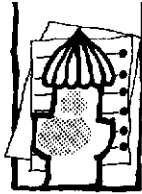
اٹمہ در احیای دین، به بحث در مورد این حدیث پرداخته است و آن را از چند جهت، مورد نقد قرار داده است. محقق معاصر، رسول جعفریان هم در تاریخ سیاسی اسلام، ضمن بحث از آغاز وحی، مطالبی درباره حدیث منقول از عایشه در این مورد، آورده است. دو نوشتار مستقل نیز به بحث در باب «حدیث بدء وحی» پرداخته اند که عبارت اند از:

الف. دفاع عن الحدیث النبوی: حدیث بدء الوحی، نوشته دکتر سعد مرتضی. این نوشتار، اگرچه به نحو جامع و کاملی وارد بحث نشده، اما می توان ادعا کرد که مفصل ترین کتاب در این زمینه است.

ب. شعاع وحی بر فراز کوه حراء، از محقق معاصر علی دوانی.

علاوه بر منابع مذکور، افراد زیر نیز به بحث در مورد حدیث بدء وحی پرداخته اند که به این شرح است: دکتر غلامحسین زرگری نژاد در کتاب تاریخ صدر اسلام (بخش سوم، فصل اول، ص ۲۲۲)؛ دکتر محمد رؤس قلعه چی در کتاب قرائة سیاسیة للسیرة النبویة (فصل اول، ص ۳۵) و نیز در کتاب قرائة جدیدة للسیرة النبویة (باب دوم، ص ۳۴)؛ محمد غضبان در کتاب فقه السیرة النبویة (فصل یازدهم، ص ۱۲۵)؛ محمد حسین هیکل در کتاب حیاة محمد (فصل چهارم، ص ۱۲۳)، کامل سلامة الدقس در دولة الرسول من التكوين الى التمكن (ص ۱۵۴)، محمد قوام الوشئوی القمی در حیاة النبی و سیرته (ص ۸۱)، هاشم معروف الحسنی در سیرة المصطفی (فصل سوم، ص ۱۰۱)، دکتر محمد سعید البوطی در فقه السیرة النبویة (ص ۹۲)، دکتر محمد ابراهیم آیتی در تاریخ پیامبر اسلام (ص ۸۳) و محمد ابوزهره در خاتم پیامبران (ج ۱، فصل هشتم).

در بین دانشمندان غربی، اولکین نوشته در زمینه روایات آغاز وحی، از نثو فانس است که در کتاب اسلام شناسی غرب نگارش یافته است. مونتگمری وات در کتاب محمد، پیامبر و سیاستمدار (فصل ۲، ص ۱۶، ترجمه: اسماعیل والی زاده) به بحث درباره احادیث آغاز وحی پرداخته است. پروفیسور دوم لاندو، خاورشناس انگلیسی نیز در تاریخ ملل و دول اسلامی، این احادیث را بررسی کرده است. همچنین پروفیسور کارل بروکلیمان



در کتاب تاریخ ملل و دول اسلامی، آغاز شدن وحی را مورد بررسی قرار داده است.^۸

تحلیل و بررسی دیدگاه اول

در این مقاله، با استناد به قرآن و سنت، به بررسی حدیث نقل شده از عایشه در مورد آغاز وحی می‌پردازیم. با توجه به این که اندیشمندان اهل سنت، اهتمام خاصی به صحیح البخاری دارند، ما کامل‌ترین روایتی را که مستند دیدگاه اول است، از آن نقل می‌کنیم. متن حدیث مذکور، در صحیح البخاری، چنین آمده است:

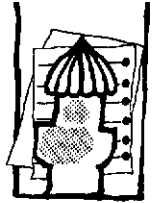
حدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بَكِيرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، حَدَّثَنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدِ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا مُعَمَّرٌ، قَالَ الزَّهْرِيُّ: فَابْخَرَنِي عُرْوَةُ، عَنْ عَائِشَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا) قَالَتْ: أَوَّلَ مَا بَدَأَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الْوَحْيِ الرَّؤْيَا الصَّادِقَةَ فِي النَّوْمِ فَكَانَ لَا يَرِي رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصَّيْحِ، فَكَانَ يَأْتِي حِرَاءَ فَيَتَحَنَّنُ^۹

۸. به نقل از: نقش‌نامه در احیای دین، مرتضی‌عسکری، ص ۳۴۷ (هفت جلدی).

۹. بر مبنای روایت منقول از عایشه، «تَحَنَّنْتُ»، مقدمه نزول وحی بوده است؛ چه، نخستین زمینه‌های حیات و حیاتی رسول خدا در غار حرا، زمانی آغاز شد که چهل سال از زندگی رسول خدا گذشته بود. اصطلاحاً اقامت رسول خدا در غار حرا را «تَحَنَّنْتُ» می‌گویند (تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۵۴).

(الف). الْحَنَنْتُ: «الإثم والذنب، وبلغ الغلام الحنن أي المعصية والطاعة؛ والحنن: الخلف في اليمين. تقول: أحننت الرجل في يمينه فحنن. أي لم يبر فيها. تحنن، أي تعبد واعتزل الأصنام مثل تحنن وفي الحديث أنه كان يأتي غار حراء فيتحنن فيه، وقلان يتحنن من كذا أي يتأثم منه» (صحاح اللغة، ص ۲۸۰).

(ب). الحنن بالكسر: الذنب العظيم وفي التنزيل العزيز: «وكأنوا يصرون على الحنن العظيم»؛ والحنن: الخلف في اليمين...؛ الحنن: الميل من باطل إلى حق أو عكسه. تحنن إذا تعبد، مثل تحنن؛ وفي الحديث: «كان يخلو بغار حراء فيتحنن فيه» أي يتعبد؛ وفي رواية عائشة: «كان يخلو بغار حراء فيتحنن فيه» وهو التعبد الليلي...؛ قال ابن الأعرابي: يتحنن أي يفعل فعلاً يخرج منه من الحنن وهو الإثم والحرَج؛ وقال: «وهو يتحنن» أي يتعبد لله...؛ وفي التوشیح: «يتحنن» أي يتعبد ومعناه إلقاء الحنن عن نفسه... (تاج العروس، ج ۱۰، ص ۶۱۶).



فیه، و هو التَّعَبُّدُ اللَّیَالِی ذوات العدد، و یتزوّد لذلك. ثم یرجع الی خدیجة فتروّد لملها، حتی فجعته الحق و هو فی غار حراء فجاءه الملك فیه، فقال: «إقرأ». فقال النبی (ص): فقلت: «ما أنا بقارئ». فاخذنی ففطّنی حتی بلغ منی الجهد، ثم أرسلنی، فقال: «إقرأ»، فقلت: «ما أنا بقارئ»، فاخذنی ففطّنی الثانية حتی بلغ منی الجهد، ثم أرسلنی، فقال: «إقرأ باسم ربك الذي خلق»، حتی بلغ: «علّم

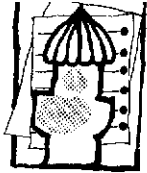
>

در این موضوع که آیا «تحنّث» در غار حراء، یک سنّت رسمی و جاری عدّه‌ای از اعراب یا قریش بوده، نمی توان نظری قطعی ارائه داد؛ چه این که نظریات مختلفی در این باره ارائه شده است که در سه دسته خلاصه می شوند:

الف. عدّه‌ای بر این نظرند که رسول خدا معمولاً در هر سال، به مدّت یک ماه، مکه را ترک نموده، در غار حرا خلوت می‌گزید و تمام وقت خود را صرف عبادت و اطعام مساکین می‌کرد. سپس به مکه می‌آمد، هفت بار طواف کعبه انجام می‌داد و سپس به خانه خود می‌رفت. در سالی که وحی بر او نازل شد، پیامبر (ص) برای احیای این سنّت، همراه خدیجه (س) به غار حرا رفت. چند روزی از ماه رمضان نگذشته بود که جبرئیل بر او نازل شد و سوره «علق» را بر او فرود آورد (السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۲۳۳؛ السیره النبویه، ابوشهبه، ج ۱، ص ۲۵۵؛ سیره الرسول و خلفائه، ج ۲، ص ۲۳؛ سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ج ۲، ص ۲۴۰؛ الطبقات الکبری، ص ۴۳؛ الریح المختوم، ص ۶۳؛ رحمت عالمیان، ص ۱۸۶).

ب. عدّه‌ای بر این نظرند که مسئله تحنّث در مکه، امری غیر طبیعی نبود؛ بلکه سابقه داشت و عدّه‌ای یک ماه از سال را به تحنّث می‌پرداختند، مثل آنچه در شبه قاره هند جریان داشت. قریش هم در زمان جاهلیت به تحنّث می‌پرداختند. اولین کسی که از قریش در حرا به تحنّث پرداخت، عبدالمطلب، جدّ رسول خدا بوده است، به این کیفیت که با فرا رسیدن ماه رمضان، بالای کوه حرا می‌رفت و به مساکین نیز اطعام می‌نمود. موحدان بعد از او نیز از او تبعیت کردند (السیره الحلیه، ص ۴۰۲-۴۰۳؛ حدائق الانوار و مطالع الاسرار، ج ۱، ص ۲۹۳؛ السیره النبویه و المعجزات: خلاصه تاریخ ابن کثیر، ص ۵۲؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۸۴؛ نظرة جدیدة فی سیره رسول الله، کونستانس جیورجیو، ص ۵۷؛ الوسیط فی السیره النبویه و الخلافة الراشدة، ص ۱۰۲؛ تاریخ العرب فی الاسلام، ص ۱۶۰؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۷۲).

ج. عدّه‌ای می‌گویند: رسول خدا به تنهایی به غار حرا می‌رفت و خداوند، علاقه به این کار را در دل او قرار داده و رسول خدا از هیچ کس برای این کار، دستور نداشت و هیچ کس پیش از وی این کار را انجام نداده بود. آن حضرت شب‌ها و روزها را در آن جا می‌گذرانید تا این که وحی بر او نازل شد.

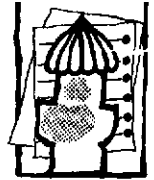


الإنسان ما لم يعلم». فرجع بها ترجف بوادره، حتى دخل على خديجة، فقال [زملوني! زملوني!]. فزملوه، حتى ذهب عنه الروع. فقال: «يا خديجة! مالي؟» وأخبرها الله الخبير. وقال: قد خشيت على نفسي. فقالت له: «كلاً». أبشر فولله لا يحزنك الله ابداً. إنك لتصل الرحم، وتصدق الحديث، وتحمل الكلّ وتُقرى الضيف وتعين على نوائب الحق»، ثم انطلقت به خديجة حتى أتت به ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزى بن قصي* وهو ابن عمّ خديجة أختي أيتها

* تحقیقی در مورد ورقة بن نوفل: از جوانی او چیزی در دست نیست. معلوم نیست به شام یا یمن، سفری کرده و با فرهنگ روم و ادیان آن روزگار، از آن طریق آگاهی یافته یا نه. او را جزو «خُفّا» شمرده اند که در طلب دین حق بود؛ ولی گفته اند بعداً عیسوی شده است (تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۹۸ و ج ۲، ص ۲۲؛ البداية، ج ۲، ص ۲۳۸؛ شعراء النصرانية، ج ۱، ص ۱۱۸)؛ اما از آن جا که بیشتر، حنفا را جزو مسیحیان می شمارند، درست تر این است که گفته شود یکی از حنفایی بوده که پیش از اسلام، پرستش بتان را ترک کرده بوده. گفته اند که او انجیل و کتب را به عربی می نوشت (الآغانی، ج ۳، ص ۱۱۴؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۱۰۶؛ عمدة القاری، ج ۱۹، ص ۲۰۴؛ صحیح البخاری، ج ۱، ح ۳، شعراء النصرانية، ج ۱۰، ص ۱۱۹).

دین ورقة بن نوفل: در مورد دین ورقة بحث زیادی شده است. عدّه ای می گویند که پس از ظهور اسلام، مسلمان شد و رسول خدا را مدح گفت (مروج الذهب، ج ۲۰، ص ۵۹؛ شرح صحیح البخاری، القسطلانی، ج ۱، ص ۶۵؛ تاریخ الاسلام، الذهبی ص ۶۱۸). گفته اند وقتی بلال در زیر شکنجه بود و می گفت: «أحد، أحد»، او بلال را دلداری می داد و شکنجه گران را سرزنش می کرد و شعری در این باره سرود (النهاية، ج ۱، ص ۴۵۲؛ شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۶۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۶۸). ابوالحسن برهان الدین ابراهیم بقاعی، درباره ایمان ورقة و صحابی بودنش کتابی نوشته است (الأعلام، الزرکلی، ج ۹، ص ۱۳۱). از رسول خدا هم درباره ایمان وی روایاتی نقل شده است که دالّ بر نهنی از ناسزا گفتن به اوست (مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱؛ الإصابة، ج ۶، ص ۳۱۸).

با تمام این حرف ها بیشتر روایات از ایمان او چیزی نگفته اند یا لا اقل نامش را جزو مؤمنان به اسلام ثبت نکرده اند. ابن عساکر می گوید: کسی را نمی شناسم که بگوید او به اسلام ایمان آورده است (الإصابة، ج ۳، ص ۶۳۴) و ابن جوزی می گوید که او مسلمان نبود (الإصابة، ج ۳، ص ۶۳۵؛ السيرة النبوية، زینی دحلان، ج ۱، ص ۸۳-۸۴). ابن عباس می گوید: او به دین نصرانیت از دنیا رفته

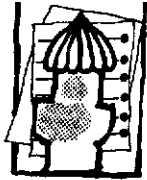


و كان إمراً تنصّر في الجاهلية و كان يكتب الكتاب العربي ، فيكتب بالعربية من الإنجيل ما شاء الله ان يكتب ، و كان شيخاً كبيراً قد عمى . فقالت له خديجة : «أما ابن عم ، إسمع من ابن أخيك» . فقال ورقة : «ابن اخي ! ماذا ترى؟» فاخبره النبي (ص) ما رأى . فقال ورقة : «هذا الناموس الذي أنزل على موسى ، يا ليتني فيها جذعاً ، أكون حياً حين يخرجك قومك» . فقال رسول الله : «او مخرجي هم» . فقال ورقة : «نعم ، لم يات رجل قط بمثل ما جئت به الا عودى و إن يدركني يومك أنصرك نصرأ مورداً» . ثم لم ينشب ورقة ان توفى ، و فتر الوحي فترة حتى حزن النبي فيما بلغنا ، حزناً غدا منه مراراً كى يتردى من رؤوس شواهد الجبال ، فكلما أوفى بذروة جبل لكى يلقى منه نفسه تبدي له جبرئيل ، فقال : «يا محمد! إنك رسول الله حقاً» . فيسكن لذلك جاشه ، و تقر نفسه ، فيرجع ، فاذا

است (السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۲۵۰؛ الإصابة، ج ۳، ص ۶۳۴). نویسنده السيرة الحلبية می گوید که ورقه، یهودی بود و بعداً نصرانی شد. او دو روایت «بدء وحی» را به عنوان شاهد مطرح می کند؛ زیرا ورقه در روایت، ابتدا نام موسی (ع) را مطرح کرده است؛ چون نبوت موسی (ع) متقن است. و آنها بر ناسخیت دین موسی (ع) نسبت به ادیان قبل در بین خود اتفاق دارند. او با تمسک به جمله «كان تنصّر في الجاهلية» می گوید: شاید هم ورقه خود را به نصرانیت می زد؛ چون نصرانی ها نمی گویند که جبرئیل بر عیسی (ع) وارد شده؛ بلکه می گویند که عیسی (ع)، علم غیب را می داند. آنها عالم غیب را یکی از «اقانیم سه گانه» می دانند که «اقنوم کلمه»، همان عالم غیب است. آنان معتقدند که اقنوم کلمه، در ناسوت مسیح حلول کرد و با مسیح، متحد شد. لذا عیسی (ع) عالم به غیب شد (السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۴۰۷).

عمر ورقه بن نوفل

در باره تاریخ تولد و مرگ ورقه بن نوفل، هیچ سخن متقنی وجود ندارد. گفته شده در اواخر عمر، کور شده بود و وقتی از دنیا رفت، فرزند نداشت (نسب قریش، ص ۲۰۷). گفته شده زنی که نور نبوت محمدی را در پیشانی عبدالله، پدر پیامبر (ص) دید و آرزو کرد که مادر پیامبر (ص) باشد، او نیز رقیه، ام قبال، خواهر ورقه بوده است (النهاية، ج ۵، ص ۷۸؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۶۲).
عده دیگری او را کاظمه، دختر مره و یهودی و یا لیلی عدویه دانسته اند.



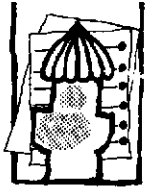
طالت عليه فترة الوحي غدا لمثل ذلك، فإذا أوفى بذروة جبل تبدى له جبرئيل

فقال له مثل ذلك. ۱۰

۱۰ . صحيح البخارى، ج ۶، ح ۶۵۸۱ (كتاب التعمير). در همین کتاب (ج ۱، ص ۴) سند حدیث، این گونه نقل شده است: «حدَّثنا يحيى بن بكير. قال: حدَّثنا الليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروة ابن الزبير، عن عائشة أم المؤمنين، أنها قالت... و در همان جلد (ص ۱۸۹۴)، سند حدیث، این گونه نقل شده: «حدَّثنا يحيى، حدَّثنا الليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، حدَّثني سعيد بن مروان، حدَّثنا محمد بن عبدالعزيز بن ابي زرة، أخبرنا ابو صالح سلمويه، قال: حدَّثني عبدالله، عن يونس بن يزيد، قال أخبرني ابن شهاب: إن عروة بن الزبير أخبره: إن عائشة زوج النبي (ص) قالت...؛ السيرة النبوية، ابن هشام، «مبعث النبي»؛ خلاصة تاريخ ابن كثير: السيرة النبوية والمعجزات، ص ۵۲؛ السيرة النبوية، ص ۸۶ ابن خلدون، پاورقى ۸۶ با سند منقول از صحيح مسلم و بخارى؛ صحيح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۷ (كتاب الايمان، باب ۷۳)، سند حدیث را این گونه نقل می کند: «حدَّثنا أبو طاهر أحمد بن عمرو بن عبدالله بن عمرو بن سرح، أخبرنا ابن وهب، قال: أخبرني يونس عن ابن شهاب، قال: حدَّثني عروة بن الزبير، أن عائشة زوج النبي (ص) أخبرته، إن رسول الله (ص) قالت...».

در تفسیر الطبری (ج ۲، ص ۳۰۰) به چهار سند، حدیث، چنین نقل شده است: «الف) قال أبو جعفر، حدَّثني أحمد بن عثمان، المعروف بابي الجوزاء، قال: حدَّثنا وهب بن جوير، قال: حدَّثنا ابي، قال: سمعت النعمان بن راشد، يحدث عن الزهري، عن عروة، عن عائشة، أنها قالت... ب) حدَّثني يونس بن عبد الأعلى، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: أخبرني يونس، عن ابن شهاب، قال: حدَّثني عروة، إن عائشة أخبرته... ج) حدَّثنا محمد بن عبد الملك بن ابي الشوارب، قال: حدَّثنا الواحد بن زياد، قال حدَّثنا سليمان الشيباني، قال حدَّثنا عبدالله بن شداد، قال: أتى جبرئيل محمداً... د) حدَّثنا ابن جميد، قال: حدَّثنا سلمة، عن محمد بن اسحاق، قال: حدَّثني وهب بن كيسان، مولى آل الزبير، قال سمعت عبدالله بن الزبير وهو يقول لعبيد بن قتادة الليثي... همچنين ر.ك:

تاريخ الاسلام، ص ۱۱۷؛ سبل الرشاد، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۳؛ السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۳۹۸ (فقط قسمتی از صدر حدیث نقل شده)؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۵۴؛ تاريخ العرب في الاسلام، جواد علی، ص ۱۵۴. زاد المعاد (به نحو بسیار مختصری حدیث را نقل می کند)؛ تاريخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۰۹؛ التجريد الصريح (خبر فوق را فقط از عایشه نقل می کند)؛ حدائق الانوار و مطالع الاسرار، ص ۲۹۳.



برای بررسی و تحلیل حدیث «بدء وحی»، در آغاز، آن را از نظر سند، بررسی می‌کنیم و سپس به بررسی دلالتی آن می‌پردازیم.

۱. بررسی سند روایت

در مباحث مربوط به سند روایت، نقدهایی شده است که حاکی از مُرسل بودن آن است و با توجه به سن عایشه، این نقد، موجه به نظر می‌رسد؛ چرا که او در زمان بعثت، هنوز متولد نشده بود. مؤید این سخن، شواهد فراوانی از کتب تاریخ و سیره است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

الف) عایشه در شش یا هفت سالگی به عقد پیامبر (ص) درآمد بود و هیجده ماه پس از هجرت، بعد از غزوه بدر کُبری، در نُه سالگی، در ماه شوال، در مدینه، زفاف محقق شد.^{۱۱}

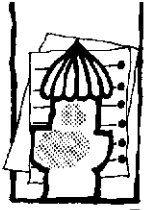
با توجه به این نقل، اگر هجرت پیامبر (ص) بعد از بعثت محقق شده باشد، عایشه یک سال و نیم بعد از هجرت، نُه ساله شد. پس او پنج یا شش سال بعد از بعثت، متولد شده بود.

ب) ابن قتیبه می‌گوید: عایشه در سال ۵۸ق، حدوداً در هفتاد سالگی درگذشت. سپس او از عایشه نقل می‌کند که در نُه سالگی با پیامبر (ص) ازدواج کرده، در حالی که در شش سالگی به عقد ایشان درآمده بوده است.^{۱۲} اگر عایشه در سال وفات خدیجه (س) با پیامبر (ص) ازدواج کرده باشد، می‌توان گفت که عایشه بعد از بعثت متولد شده است.

ج) عایشه چهار سال بعد از بعثت، متولد شد؛ چرا که در سال یازدهم بعثت، رسول

۱۱. صحیح مسلم، باب الفیرة؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۹؛ الإصابه، ج ۴، ص ۳۵۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۱۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، مستند احمد، ج ۶، ص ۱۵۱؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۳۵۹، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۰؛ محمد، پیغمبر ناشناخته، ج ۱، ص ۳۷۶.

۱۲. المعارف، ص ۵۹؛ حدیث الإنک؛ ص ۹۳؛ سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ج ۲، ص ۲۶۲، الوقایع والحوادث، الملبوبی، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۲۸؛ عمدة القاری، ج ۱، ص ۳۸.



اکرم با عایشه ازدواج کرد، در حالی که هفت سال از سن او می‌گذشت و هیجده ماه بعد از هجرت، در نُه سالگی به خانه پیامبر(ص) رفت. ۱۳

(د) عایشه، هشت سال قبل از هجرت، در مکه به دنیا آمد و در هفدهم رمضان سال ۵۷ ق، در ۶۷ سالگی در مدینه از دنیا رفت. او در سال اول هجرت در نُه سالگی به ازدواج پیامبر(ص) درآمد. ۱۴

باتوجه به این که هجرت در سال سیزدهم بعد از بعثت محقق شده است، عایشه چهار سال بعد از بعثت متولد شده است.

(ه) عایشه در سال ۵۸ ق، در ۶۷ سالگی از دنیا رفت. توضیح آن که در سال ۵۸ ق، معاویه با آمدن به مدینه، خلافت فرزندش یزید را مطرح کرد. مسلمانان و در رأس آنان صحابیان، با این امر، مخالفت کردند و معاویه دستور قتل مخالفان را صادر کرد. عبدالرحمان بن ابی بکر و عایشه در این سال کشته شدند. پس عایشه، حدود چهار سال بعد از بعثت، متولد شد. ۱۵

(و) بخاری از عروه نقل می‌کند که خدیجه(س)، سه سال قبل از هجرت از دنیا رفت. پیامبر(ص)، حدود دو سال صبر کرد. سپس در شش سالگی عایشه، با وی ازدواج کرد. ۱۶

آنچه از این نقل به دست می‌آید، این است که عایشه در سال ششم بعد از بعثت، متولد شده بود.

(ز) مشهور آن است که عایشه، نُه سال قبل از هجرت، متولد شده است. لازمه این سخن، آن است که او چهار سال بعد از بعثت، متولد شده باشد. ۱۷

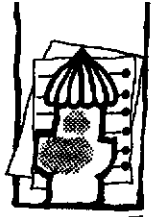
۱۳. الوقایع والحوادث، ج ۱، ص ۲۲۹؛ عمدة القاری، ج ۱، ص ۳۸.

۱۴. زنان دانشمند و راوی، ص ۱۹۲، الإجابة لإیراد ما استدرکنه عائشة علی الصحابة، ص ۲۱.

۱۵. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۱۶؛ اغتیال الخلیفة ابی بکر، ص ۵.

۱۶. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۷۵؛ عمدة القاری، ج ۱۰، ص ۳۸.

۱۷. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۸؛ الإصابة، ج ۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲.



نتیجه این که عایشه، بعد از بعثت متولد شده و هنگام بعثت، هنوز به دنیا نیامده بود و با خاندان او وصلتی صورت نپذیرفته بود.^{۱۸}

پس مُرسل بودن روایت منقول از عایشه، تا حدودی مسلم به نظر می‌رسد.^{۱۹} عده‌ای معتقدند که خود عایشه، زمان نزول وحی را درک نکرده و از پیامبر (ص) هم نشنیده و روشن هم نیست که از ثقات شنیده باشد. به این اعتبار نیز روایت، مُرسل است.^{۲۰} عده‌ای می‌گویند: مُرسل بودن حدیث به این دلیل است که روشن نیست زهری از عروه خبر را شنیده باشد. لذا سند حدیث به شاهد اوّل در سلسله ناقلان نمی‌رسد. پس روایت، مُرسل است.^{۲۱}

عده‌ای نیز روایت را مرسلِ معضل می‌دانند؛ چه این که گوینده «فیما بلغنا...» زهری است. پس در سلسله سند حدیث، دو حلقه مفقوده داریم؛ زیرا اولاً معلوم نیست که زهری از عروه خبر را شنیده باشد. ثانیاً زهری می‌گوید: «آنچه از رسول خدا به ما رسید» و معلوم نیست مرسل، چه کسی بوده است. پس روایت، مرسلِ معضل است.^{۲۲} با توجه به مجموعه مباحث، روشن می‌شود که حدیث، مُرسل است و مذهب جمهور محدثان بر این است که مُرسل، از روایات ضعیف است و قابلیت احتجاج و استدلال را ندارد؛ زیرا ضعف سند یا به این دلیل است که فرد محذوف در سلسله سند، مجهول الحال است و یا این که با توجه به این نکته که روای، روایت را هم از ثقه و هم از غیر ثقه نقل می‌کند، وقتی حدیثی به صورت مرسل نقل شده باشد، شاید راوی از غیر ثقه نقل کرده باشد و در صورتی که مرسل، از ثقه نقل کند. توثیق با ابهام، حدیث را بی اعتبار می‌کند.^{۲۳}

۱۸. ر. ک: تفسیر البصائر.

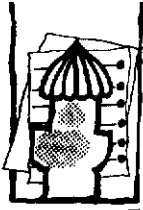
۱۹. الصحيح من السيرة النبوية الاعظم، ج ۲، ص ۲۹۴؛ عمدة القاری، ج ۱، ص ۳۹ و ۵۹.

۲۰. علوم القرآن عند المفسرين، ج ۱، ص ۲۵۴؛ دفاع عن الحديث النبوي والسيرة، ص ۴۱-۴۲؛ حدیث بدء الوحی، ص ۷۶.

۲۱. الصحيح من سيرة النبي، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲۲. السيرة النبوية في ضوء القرآن والسنة، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۲۳. منهج النقد في علوم الحديث، ص ۳۷۱.



در صورتی که روایت، مرسل معضل باشد، بازهم مردود است و قابلیت احتجاج ندارد. ^{۲۴} از سوی دیگر، ابو شهبه می گوید: بلاغات زهری، حکم روایات مقطوع را دارد، و از حجیت، ساقط است. ^{۲۵}

مؤید سخن این که مرحوم کمره ای، وقتی از ابن عباس سخن می گوید، دیدگاهش را درباره عایشه چنین بیان می کند:

اما ابن عباس و روایت او از وَرَقَه، هیچ جای استیحااش نیست؛ زیرا او کسی نیست که در حدیث او یا امثال او مثل حدیث عایشه (که در هنگام نزول وحی متولد نشده بود)، از جهت انقطاع سند بتوان خدشه کرد. حدیث عایشه که در احادیث آغاز وحی نقل می شود، این چنین است؛ زیرا ذکر نمی کند و نمی گوید از پیغمبر (ص) شنیدم یا از دیگری. لذا موقع آغاز وحی را مرسل یا منقطع ذکر می کند. ^{۲۶}

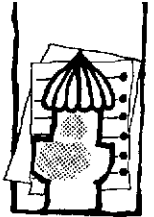
علاوه بر نقد حدیث، از جهت ارسال سند که به این روایت اختصاص دارد، به نظر حدیث شناسان، احادیث تاریخی ای که از عایشه نقل می شود، در اکثر موارد، غیر واقعی است.

کایتانی می گوید: روایات تاریخی منقول از عایشه، در اکثر موارد، غیر واقعی است؛ زیرا برای این که بر اعتبار احادیث مجهول بینزایند، سلسله سند را به اصحاب نسبت می دهند. به نظر وی، از آن جهت که تصور می کردند عایشه اطلاعات دست اولی از وقایع دارد، برای این کار انتخاب شده است. وی می گوید: بسیاری از روایاتی که به عایشه نسبت داده شده، به صورت اول شخص نقل شده است، در حالی که یقیناً این احادیث، بدون سند نیستند. لذا می توان گفت: اسناد رسمی آن را بعداً به آن افزوده اند. به نظر وی، در اعتبار احادیث عایشه، تردید است؛ چرا که او آمادگی داستان سازی

۲۴. دفاع عن الحدیث النبوی والسیره، ص ۴۱-۴۲؛ حدیث بدء الوحی، ص ۶۷.

۲۵. السیره النبویه فی ضوء القرآن، و السنة، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۲۶. افق وحی محمد، خلیل کمره ای، ص ۲۵۵؛ علوم القرآن عند المفسرین، ج ۱، ص ۲۵۴.



برای تأیید ادعاهای خود و ردّ گفتار رقیبانش را داشت. او به عنوان همسر رسول خدا از اعتبار زیادی بهره مند بود. لذا می توانست چیزی بگوید که دیگران نمی توانستند بگویند. تحریفات جهتگیرانه او، بیان کننده دل‌بستگی‌هایی بود که سبب گسیختگی امت اسلامی می شد، مخصوصاً در مورد وقایعی که خود، شاهد آن نبوده است.

از دیدگاه وی، برخی از روایات عایشه به وضوح، ناظر به خنثا کردن داستان‌های دیگر است. او برای اثبات مدّعیای خود، احادیث منقول از عایشه درباره مرگ پیامبر (ص) را مطرح می کند.^{۲۷} باتوجه به سخن کایتانی و دیگران، شاید بتوان به انگیزه اتهام عایشه در بین بنی هاشم یا عدم اطمینان به او در بین بنی هاشم، آگاهی بیشتری بیابیم.^{۲۸}

تا به حال، تلاش کردیم که مُرسل بودن روایت عایشه را تأیید کرده، مؤیداتی در این راستا ارائه دهیم. دلایل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، از جمله آن که در سلسله ناقلان حدیث مذکور، افراد ضعیف، مجهول و یا متهم وجود دارند که روایت را از اعتبار، ساقط می کنند که در این جهت، به معرفی بعضی از ناقلان می پردازیم:

۱. محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبدالله بن الحرث بن شهاب. عدّه‌ای بر این عقیده‌اند که او از اعوان ظلمه و عامل بنی امیه بود.^{۲۹} در قاموس الرجال آمده که او کاتب هشام بن عبدالملک و معلّم فرزندان او بوده است.^{۳۰} ثقفی می گوید که او از جمله علمایی بود که علیه علی (ع) در کوفه قیام کرد و آن حضرت، عداوت و دشمنی داشت.^{۳۱} حاکم در المستدرک می گوید: او از اعوان ظلمه و مُبغض علی (ع) بوده است. لذا به چنین کسی

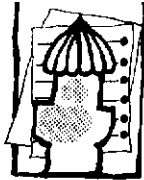
۲۷. جانشینی حضرت محمد، ویلفرد مادلونگ، مترجم: جواد قاسمی، ص ۳۹ و ۴۲؛ تاریخ اسلام، کایتانی، ج ۱، ص ۳۸-۴۸ و ج ۲، ص ۶۹۱-۶۹۲.

۲۸. لسان المیزان، حرف عین؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۶۴؛ المغنی، ص ۳۲۵؛ الإصابة، ج ۴، ص ۳۷۳.

۲۹. البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۳؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۷۲-۵۷۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۶، ص ۱۸۲؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۱۷.

۳۰. قاموس الرجال، ذیل «الزهری».

۳۱. الغارات، ج ۲، ص ۵۵۶-۵۵۸؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۷۲.



نمی توان اعتماد کرد؛ چه این که رسول خدا فرمود: «من سب علیاً فقد سبّنی».^{۳۲}

۱. خطیب بغدادی به چند واسطه می گوید: مَراسیل زُهری، هیچ ارزشی ندارد.^{۳۳}

۲. عروۀ بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالمُزّی. در روایتی از عروه نقل شده است که می گوید: نزد عبدالله بن عمر بن خطاب بودم. به او گفتم که ما با مردم می نشینیم و آنان از هر دری سخن می گویند. ما می دانیم که حق، غیر از آن است؛ اما آنها را تصدیق می کنیم. آنها حکم به جور می کنند؛ اما ما تصدیق می کنیم. عمر گفت: «ای برادرزاده! ما نزد رسول خدا بودیم که حضرت، این عمل را از نفاق دانست. نمی دانم نزد شما چگونه است؟».^{۳۴}

در تهذیب التهذیب آمده است اولاً عروه از ائمه جور است. ثانیاً ابن عمر در حق او حکم به نفاق کرد. ثالثاً اسکافی او را از تابعیانی که اخبار قبیح در حق علی(ع) وضع می کنند، می داند.^{۳۵} این دو (ابن زبیر و عایشه) در بنی هاشم، متهم به عدم وثوق اند.^{۳۶} وقتی نزد او از علی(ع) سخنی گفته می شد، از شنیدن آن خودداری می کرد و به علی(ع) فحاشی می کرد، در حالی که دو دست خود را به هم می زد.^{۳۷}

نویسنده میزان الاعتدال می گوید: او (عروه)، شیخ مجهولی است.^{۳۸}

۳. عبدالله بن عروه بن زبیر. او فردی شارب الخمر بود. لذا در العقد الفرید آمده که هشام بن اسماعیل مخزومی بر او حد جاری کرد.^{۳۹}

۳۲. مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۱، الصحيح من سیرة النبی، ج ۲، ص ۲۹۲.

۳۳. الکفایة فی علم الدرایة، ص ۳۸۶.

۳۴. سنن البیهقی، ج ۸، ص ۱۶۵؛ الترغیب والترهیب، ج ۴، ص ۳۸۲؛ احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۵۹؛ حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۷۶، الصحيح، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴.

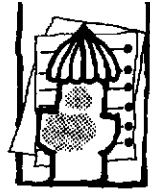
۳۵. صفة الصفوة، ج ۲، ص ۸۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۸۲.

۳۶. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ص ۸۵؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۱۹۵.

۳۷. الصحيح من سیرة النبی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ علوم القرآن عند المفسرین، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳۸. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۲۲ (ش ۴۳۱۸-۴۳۲۰).

۳۹. العقد الفرید، ج ۶، ص ۳۷۱.



او از معاندان شیعه و اهل بیت بود، و اما شواهد بر این سخن:

الف. او حسن بن حنفیه را در زندان «طارم» که زندانی تاریک و موحش بود، زندانی کرد و قصد کشتن او را داشت.

ب. او هاشمینی را که در مکه بودند، در دره ای جمع نمود و هیزم زیادی اطراف آنها آماده کرده بود که اگر آتشی در آن می افتاد، هیچ کس از آنها از مرگ در امان نمی ماند.

ج. چون محمد بن حنفیه با او بیعت نکرد، در خطبه ای گفت: «اگر تا غروب با ما بیعت نکنند، خانه اش را به آتش می کشیم».

د. ابن زبیر، خطبه می خواند و علی (ع) را وهن می کرد. خبر به محمد بن حنفیه رسید. آمد و بر کرسی رفت و در مقابل ابن زبیر گفت: «ای قریش! چهره هاتان زشت باد! در حضور شما وهن علی (ع) را می گویند؟!». ۴۰

در میزان الاعتدال آمده که ابو نعیم کوفی و ابوزرعه، او را از جمله ضعفا می دانند.

ه. علی (ع) درباره عبدالله بن زبیر می فرماید:

ما زال الزبیر منا اهل البيت حتى نشاله عبدالله. ۴۱

نتیجه بحث

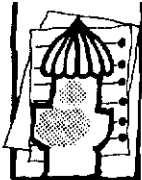
جمع بندی آنچه در باب سند روایت گفته شد، این که از جهت سند، روایت عایشه، مرسل یا مرسل معضل است روایت مرسل، ضعیف است و قابلیت احتجاج و استدلال را ندارد؛ به اضافه این که در سلسله روایت، افرادی ضعیف یا مجهول یا متهم به عدم وثوق و یا مبغض نسبت به علی (ع) وجود دارند که بر فرض رفع ارسال، از این جهات، روایت از اعتبار، ساقط است.

۲. نقد دلالی حدیث

بررسی حدیث از جهت دلالت، از دو جنبه انجام می شود:

۴۰. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۸-۸۱.

۴۱. أسد الغابة، ج ۲، ص ۵۹۹.



اول: نقد و بررسی حدیث از جهت دلالت

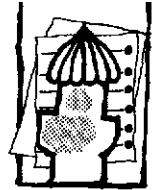
۱. تعارض دو روایتی که بخاری در کیفیت نزول قرآن بر پیامبر(ص) نقل می کند. او در حدیث عایشه می گوید: قرآن، در خواب و رؤیا بر پیامبر(ص) نازل شده است. در روایتی دیگر می گوید: که قرآن، در بیداری بر پیامبر(ص) نازل شده است. بخاری در صحیح چنین نقل می کند:

حدَّثنا عبدالله بن يوسف، قال أخبرنا مالك، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة أم المؤمنين: إن الحرث بن هشام سأل رسول الله، فقال: «يا رسول الله! كيف يأتيك الوحي؟». فقال رسول الله: «أحياناً يأتيني مثل صلصلة الجرس و هو أشده عليّ فيفصم عني وقد وعيت عنه ما قال و أحياناً يتمثل لي الملك رجلاً فيكلمني فأعي ما يقول». قالت عائشة: «ولقد رأيته ينزل الوحي في اليوم الشديد البرد، فيفصم عنه و إن جبينه ليفصد عرقاً».^{۴۲}

۲. تعارض بین روایات در اولین سوره نازل شده بر پیامبر(ص). در روایت عایشه آمده است که اولین سوره نازل شده بر پیامبر(ص)، سوره مبارک «علق» بوده است. از سوی دیگر، روایاتی، دلالت دارند بر این که اولین سوره نازل شده سوره مبارک «مذثر» است. این دو دسته از روایات با هم تعارض دارند. برای نمونه، مسلم در صحیح، چنین نقل می کند.

حدَّثنا زهير بن حرب، حدَّثنا الوليد بن مسلم، حدَّثنا الأوزاعي. قال: سمعت يحيى يقول سألت أبا سلمة: «أي القرآن أنزل قبل؟» قال: «يا أيها المدثر». فقلت: «أو اقرأ؟». قال جابر: أحدثكم ما حدَّثنا رسول الله(ص). قال: جاورت بحراء شهراً، فلما قضيت جوارى نزلت فاستيظنت بطن الوادي. فنوديت، و نظرت أمامي و خلفي و عن يميني و عن شمالي، فلم أرَ أحداً. ثم نوديت، فنظرت فلم أرَ أحداً. ثم نوديت فرفعت رأسي. فإذا هو على العرش في الهواء

۴۲. صحیح البخاری، ج ۱۱، ح ۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۸ (کتاب الایمان)؛ حاشیه السنندی علی صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳، الصحیح، ج ۱، ص ۲۲۲.



(یعنی جبرئیل) فاخذنی رجفة شدیدة فایت خدیجه فقلت: «دثرونی!

دثرونی!». فصبوا علی ماء. فانزل الله - عزّوجلّ - : «یا ایها المدثر...»^{۴۳}.

کیفیت دریافت وحی از جبرئیل و نقد آن

در روایت چنین نقل شده که وقتی جبرئیل به پیامبر (ص) گفت: «إقرأ!» و پیامبر (ص) پاسخ داد: «ما انا بقاری»، جبرئیل، رسول خدا را گرفت و او را فشار داد، به طوری که پیامبر (ص) می فرماید که نزدیک بود بی هوش شوم و می گوید: «جبرئیل، این عمل را سه بار تکرار کرد»^{۴۴}.

الف. مجوز این عمل جبرئیل، چه بوده است؟ چرا که قرآن در آیه ۶۱ سوره توبه، آزار رسول خدا خدا را حرام می داند و می فرماید:

ومنهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن

للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم.

ب. چرا جبرئیل، این عمل را سه بار تکرار کرد؟ چرا پیامبر (ص) در مرتبه اول، سخن جبرئیل را تصدیق نکرد؟ آیا می توان گفت که در مرتبه اول و دوم، پیامبر (ص) قابلیت نبوت را نیافته بود؟ آیا می توان گفت که پیامبر (ص)، توان تحمل وحی یا لیاقت آن را نداشت؟ هرگز! چرا که این سخن، مورد اتفاق است که جبرئیل، فرستاده خدا بر پیامبر (ص) بوده است و به مصداق «لا یکلف الله نفساً إلاّ وسعها»^{۴۵} جبرئیل مجاز نبود حکمی را که خارج از توان پیامبر (ص) است، بر او تحمیل کند.^{۴۶}

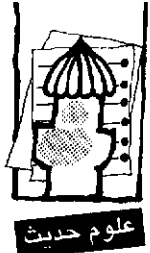
ج. در صورتی که پیامبر (ص)، ملزم به تصدیق جبرئیل باشد، چگونه بعد از اقرار، لیاقت پیامبری پیدا کرد و بر این نظر باقی ماند؟ چگونه خدا، انسانی را که به خوبی

۴۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۸ (کتاب الایمان).

۴۴. الصحیح من سیرة النبی، ص ۲۲۱ - ۲۲۳.

۴۵. حاشیة السندی علی صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳.

۴۶. الصحیح من سیرة النبی، ج ۱، ص ۲۲۳.



تربیت نشده بود و آمادگی تام برای قبول نبوت نداشت، به این مقام مبعوث کرد، به طوری که می خواهد از روی وحشت، خود را از قلّه کوه به دره بیندازد، در حالی که خدا بر حکمت خود، تصریح دارد و در موارد بسیاری می فرماید نبوت و تنزیل قرآن، برای تثبیت قلب رسول خدا و قلوب مؤمنان است؟ لازمه این کلام الهی این است که قلب پیامبر (ص) آمادگی نبوت را داشته؛ لیکن جبرئیل، با نزول قرآن، ثبات بیشتری به قلب نبی اسلام داده است.^{۴۷}

در إرشاد الساری در این باره آمده است:

ما درباره نحوه برخورد جبرئیل با پیامبر (ص) و کیفیت اخذ اولین وحی توسط پیامبر (ص) که در روایت منقول از عایشه بیان شده است، دقت نمودیم و علتی که شایسته ذات حق و فرشتگان الهی و پیغمبران او باشد، نیافتیم؛ بخصوص که اینها همگی برای خاتم الانبیا نقل شده است و درباره سایر انبیا نقل نشده که در آغاز وحی، چنین صحنه هایی داشته اند.^{۴۸}

قسطلانی می گوید: سه بار گفتن و رها کردن را بعضی از علما، از خصایص پیغمبر خاتم شمرده اند، چون درباره دیگر انبیا نقل نشده است؛ ولی چرا انسان شعری بگوید که در قافیه اش بماند؟^{۴۹}

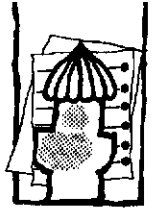
د. مقصود از «إقرأ» در کلام جبرئیل، چه بوده است؟ آیا جبرئیل، کتابی برای پیامبر (ص) آورده بود و او را به خواندن آن امر می کرد؟ زیرا لازمه سخن پیامبر (ص) که فرمود: «ما أنا بقارئ» این است که پیامبر (ص)، فهمیده باشد که جبرئیل او را به خواندن بدون تعلیم، امر کرده است. در صورتی که مراد از «إقرأ»، تلاوت باشد، چرا جبرئیل، قبل از این که چیزی را تلاوت کند، به پیامبر (ص) می گوید: «بخوان»؟ علاوه بر اینها چرا پیامبر (ص)، سخن جبرئیل را رد می کند؟^{۵۰}

۴۷. ر. ک: بقره، آیه ۵۷ و انعام، آیه ۲۵ - ۳۲؛ الصحيح من سيرة النبي، ج ۱، ص ۲۲۶.

۴۸. إرشاد الساری، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴۹. شرح صحيح البخاری، ج ۱، ص ۶۳.

۵۰. الصحيح من سيرة النبي، ج ۱، ص ۲۲۴.



اگر به دیدهٔ دقت به حدیث نظر کنیم، پیام حدیث این است که پیامبر(ص)، از فهم منظور فرشته در مکلف ساختن وی به قرائت، خیلی دور است؛ چون جبرئیل به پیامبر(ص) می‌گوید: «بخوان!»، ولی پیامبر(ص) می‌فرماید: «نمی‌توانم بخوانم». منظور فرشته این است که آنچه را او تلاوت می‌کند، بخواند؛ ولی پیامبر(ص) این طور فهمید که جبرئیل می‌گوید مکتوبی را بخوان، در حالی که پیامبر(ص)، توانایی خواندن نداشت. گویی رسول خدا تصور کرد که فرشته، او را به کاری که مقدورش نیست، تکلیف می‌کند که همه اینها از ساحت مقدس پیامبر(ص) دور است. آیا شایستهٔ پیامبر(ص) است که از سخن فرشتهٔ وحی سردر نیاورد؟ یا شایسته است که فرشته، از ادای آنچه خداوند وحی کرده است، ناتوان باشد؟^{۵۱}

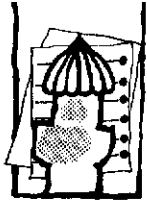
۳. در حدیث آمده است که بعد از نزول وحی، پیامبر(ص) به خانه برگشت و داستان غار حِرا را برای خدیجه(س) تعریف کرد. سپس رو به وی کرد و فرمود: «قد خشیت علی نفسی». بعد از گفتن این جمله، خدیجه شروع به شمردن صفات پیامبر(ص) نمود و به ایشان گفت که خدا می‌خواهد او را از صالحان قراز دهد تا بدین وسیله، آرامش قلبی برای پیامبر(ص) فراهم کند.

لازمهٔ این سخن این است که خدیجه، دارای شرح صدر بیشتر از رسول خدا باشد که این سخن، با شخصیت والای رسول خدا منافات دارد و با حدیث مشهور: «إِنَّ اللَّهَ وَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ الْقُلُوبِ وَأَوْعَاها، فَاخْتَارَهُ لِنَبُوته» معارض است.^{۵۲} و در این جا دو سؤال جای طرح دارد:

۱. آیا ممکن است پیامبری در آغاز بعثت، به خود گمان ناروا ببرد و بر آنچه بر او پدیدار گشته، شک و تردید به خود راه دهد؟

۲. آیا امکان دارد که شیطان، در امر وحی دخالت کند و تسویلات خود را به صورت وحی بر پیامبر القا کند یا خیر؟

۵۱. اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۱۴؛ الصحيح من سيرة النبي، ج ۱، ص ۲۲۳ - ۲۲۴؛ حاشية السندي على البخاري، ج ۱، ص ۳ (طبع ۱۳۰۹ق).
۵۲. التمهيد، ج ۱، ص ۷۳؛ من وحى القرآن، ج ۴۲، ص ۳۳۲.



با رجوع به قرآن و سیره پیامبر، روشن می شود که پاسخ هر دو سؤال، منفی است؛ چرا که رفتار و کردار پیامبر(ص)، دلیل بر صحت و اصالت وحی است؛ انسان صادق و امینی که هرگز قبل و بعد از اسلام، سخنی به گزاف نگفته بود و از جوانی با صفت «محمد امین» شهرت یافته بود. ۵۳

سر ویلیام می گوید: لقب امین به اجماع مردم شهرش، به خاطر شرف اخلاقی رسول خدا به وی داده شده بود. ۵۴

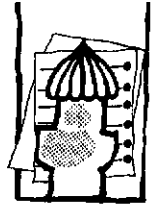
چنین فردی در ابتدای وحی و رسالت اعلام کرده بود که جز وحی، سخن نمی گوید. لذا هر جا که وحی نبود، با مردم به مشورت می نشست که نمونه ای از این نحوه عمل را در جنگ بدر یا غزوه احد می بینیم. ۵۵

سخن این است که پیامبر(ص)، چهل سال قبل از بعثت در میان اعراب زندگی می کرد، به نحوی که اعراب به او لقب «امین» داده بودند. آیا اعراب، پیامبر(ص) را نشناخته، متصف به این صفت کرده بودند؟ یا این که پیامبر به طور ناگهانی منحرف شده بود؟ در هر حال، این که اعراب، پیامبر(ص) را راستگو دانسته، به او لقب امین داده اند، با این که او در آنچه بر او نازل می شد، شک کند، منافات دارد؛ زیرا ادعای خبر دادن از غیب را یا کسی می کند که گزافه گویی می کند و خود نیز به بیهودگی آن معتقد است، و یا کسی که به گفته اش ایمان دارد و به یقین متکی است. مردم عرب، رسول خدا را با صفت گزافه گوی و دروغپرداز نمی شناختند. پس وی از روی یقین و صدق، این خبرها را می داده است. اما در مورد این سؤال که آیا شیطان در نزول وحی دخالت می کرد یا نه، در

۵۳. تاریخ العرب، ج ۱، ص ۵۸ (چاپ دوم)؛ محمد(ص)، رشیدرضا، ص ۴۲؛ تاریخ قرآن، محمود رامیار، ص ۹۱.

۵۴. تاریخ زندگی محمد(ص)، ص ۲۰؛ محمد(ص)، رشیدرضا، ص ۴۲.

۵۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱، و ۲۵؛ تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۲۶۷ و ج ۳، ص ۱۱؛ المستدرک، ج ۱، ص ۱۲۶؛ زاد المعاد، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۶-۲۵۳؛ البدایة، البیهقی، ج ۴، ص ۱۱؛ المستدرک، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹ و ۲۹۶-۲۹۷.



عمدة القاری آمده است که همان گونه که خدا برای ما به وسیله معجزه ثابت کرد که حضرت رسول، صادق است نه دروغگو، از راه معجزه برای رسول خدا این حقیقت را ثابت کرد که فردی که نزدش می آید، فرستاده خداست نه فرستاده شیطان.^{۵۶}

علاوه بر آن، مسلمانان بر عصمت پیامبر(ص) و تنزیه او از گمان های نابه جا و شک در مقام اخذ وحی، اتفاق دارند؛ خواه شک او این باشد که جنون بر او عارض شده باشد، یا این که شیطان به جای قرآن، و سوسه های خود را به عنوان وحی بر رسول، القا کرده باشد؛ چرا که امت اسلام در این که پیامبر(ص) باید در اخذ و تبلیغ وحی، معصوم باشد، اجماع دارند؛ اگر چه میان آنها تفاوت است.^{۵۷}

ابن تیمیه، عصمت در اخذ و تبلیغ را این گونه بیان می کند:

آنچه نبی از خدا خبر می دهد، دروغ نیست، چرا که آنچه خدا از آن خبر می دهد، دروغ نیست. آنچه نبی از آن خبر می دهد، باید صادق باشد بر آنچه که خدا از آن خبر می دهد. خبر باید با مٌخبر، مطابقت داشته باشد و مخالفت عمدی یا سهوی در آن نباشد. این سخن، معنای قائلان به عصمت انبیا در تبلیغ «ما أخذ عن الله» است. این که نبی صادق است، سخنی است که آیات قرآن نیز بر آن دلالت دارد: «والله يعصمك من الناس».^{۵۸} خدا کسی است که تو (رسول خدا) را از کذب عمدی و خطا دور می کند.^{۵۹}

وی در جای دیگر می گوید:

قبول آنچه نبی گفته، واجب است؛ چون نبی است و ادعای نبوت کرده است. معجزات هم دلالت بر صدق نبوتش دارند، علاوه بر این که نبی، معصوم است.^{۶۰}

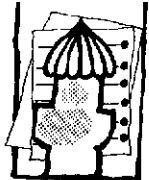
۵۶. عمدة القاری، ج ۱، ص ۶۲.

۵۷. الشفا، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۱۱۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۵۱، کتاب الارشاد، ص ۲۹۸؛ البراهین، ج ۲، ص ۴۵؛ اصول دین، ص ۱۶۷، شرح المواقف، ص ۳۵۸.

۵۸. مائده، آیه ۷.

۵۹. النبوت، ص ۲۱۴ و ۳۳۳؛ مجموعه فتاوی ابن تیمیه: الاعتقادات، ص ۲۶ و ۱۹۱.

۶۰. مجموعه فتاوی ابن تیمیه: الاعتقادات، ص ۱۶۸.



۴. اما نقد روایت را از جهت هماهنگی و ناهماهنگی آن با قرآن پی می گیریم. ۶۱

قرآن با بیانات مختلفی به دو سؤال پیشین، پاسخ می دهد. در گروهی از آیات، تصریح شده که انبیا، با بیته مبعوث شده اند و در گروهی دیگر از آیات می فرماید که انبیا به رسالت خود، ایمان داشته اند. در گروه سومی از آیات، خدا بر صدق وحی شهادت می دهد و در گروه چهارمی از آیات، بر رسالت انبیا تأکید می کند.

دسته اول، آیاتی است که دلالت بر این دارند که انبیا با ادله و بیته، مبعوث شده اند.

خداوند در سوره انعام می فرماید:

كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات و الارض وليكون من الموقنين. ۶۲

و در سوره نمل می فرماید:

والق عصاك فلما رءاها تهتزّ كأنها جانّ ولى مدبراً و لم يعقب، يا موسى! لا

تخف إني لا يخاف لدى المرسلون. ۶۳

و در سوره يوسف می فرماید:

قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعنى. ۶۴

در سوره انعام می فرماید:

قل إني على بينة من ربى. ۶۵

از این آیات، چنین استفاده می شود که اولاً انبیا حقیقت را به یقین می دیدند. ثانیاً، بارگاه ملکوت، جایگاه امن است و در آن جا ترس و شک راه ندارد. ثالثاً انبیا با آگاهی به نبوت آن را پذیرفتند. پس مفاد روایت منقول از عایشه با این دسته از آیات در تعارض است. ۶۶

۶۱. ر.ك: الدر المنثور؛ تفسیر الطبری؛ تفسیر السمرقندی (بحرالعلوم)؛ التفسیر الكبير، ابن تیمیّه.

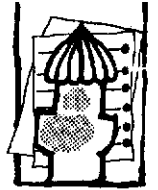
۶۲. انعام، آیه ۷۵.

۶۳. نمل، آیه ۱۰.

۶۴. يوسف، آیه ۱۰۸.

۶۵. انعام، آیه ۵۷.

۶۶. ر.ك: مائده، آیه ۳۲؛ اعراف، آیه ۱۰۱؛ توبه، آیه ۷۰؛ یونس، آیه ۱۳ - ۱۴.



تفسیر الدرّ المنثور و تفسیر السمرقندی و تاریخ الطبری، مطالب فوق را تأیید می کنند.

دسته دوم، آیاتی است که دلالت دارند بر این که پیامبر (ص) به رسالت خود، ایمان داشت. خداوند در آیه ۵۷ سوره انعام می فرماید:

قل إني على بينة من ربي وكذبتكم به ما عندى ما تستعجلون به إن الحكم إلا لله
يَقْضِ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. ۶۷

و در همان سوره می فرماید:

قل إني هداني ربي إلى صراط مستقيم ديناً قيماً ملّة ابراهيم حنيفاً و ما كان من
المشركين. ۶۸

و در سوره يوسف می فرماید:

قل هذه سبيلي ادعوا الى الله بصيرة انا و من اتبعنى و سبحان الله و ما انا من
المشركين. ۶۹

و در سوره اعراف می فرماید:

وإذا لم تاتهم بأية قالوا: لولا اجتبييتها، قل إنما أتبع ما يوحى إلى من ربي، هذا
بصائر من ربكم و هدى و رحمة لقوم يؤمنون. ۷۰

و در سوره بقره می فرماید:

آمن الرسول بما أنزل اليه من ربه و المؤمنون كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و
رسله، لا تفرق بين احد من رسله و قالوا: سمعنا و اطعنا... ۷۱

مجموعه این آیات، این پیام را در بر دارد که رسول خدا به رسالت خود، ایمان داشته و هیچ گونه شکّی در او راه نیافته بوده تا توهمات خود یا تسویلات شیطان را به جای وحی

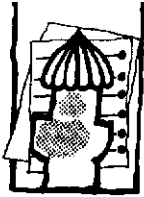
۶۷. ر. ک: تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۴۲۴ و ۴۴۹ و ج ۵، ص ۶۹۰ و ج ۴، ص ۵۰۶؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۴۴۹ و ج ۲، ص ۲۲۲ و ۶۰۲.

۶۸. اعراف، آیه ۱۶۱.

۶۹. يوسف، آیه ۱۰۸.

۷۰. اعراف، آیه ۲۰۳.

۷۱. بقره، آیه ۲۸۵.



تلقی کند. این پیام با آنچه که روایت عایشه حاوی آن است، در تعارض است. دیدگاه بالا در کتب تفسیری چون الدر المنثور، تفسیر الطبری و تفسیر السمرقندی، تأیید شده است. ۷۲.

در روایت آمده است که پیامبر (ص) در وحی بودن آنچه بر او نازل شد، شک کرده بود که آنچه بر وی عرضه می شود، از القافات شیطان است یا وحی رحمانی است، در حالی که از دیدگاه قرآن، پیامبر (ص) به رسالت و نبوت، ایمان داشته است. خدا نیز بر صدق وحی شهادت می دهد. گروه سوم، آیاتی است که بر این معنا دلالت دارد. خداوند در سوره نساء می فرماید:

لكن الله يشهد بما أنزل اليك أنزله بعلمه والملائكة يشهدون وكفى بالله شهيداً. ۷۳

و در سوره انعام می فرماید:

قل أي شيء أكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحى إلي هذا القرآن لأنذركم به ومن بلغ اثنتم لتشهدون أن مع الله آلهة أخرى، قل: لا أشهد قل إنما هو إله واحد وإنتي بريء مما تشركون. ۷۴

و در سوره نجم می فرماید:

والنجم إذا هوى، ما ضل صاحبكم وما غوى، وما ينطق عن الهوى، إن هو إلا وحى يوحى، علمه شديد القوى. ۷۵ مطالعات قرآنی

و در سوره بقره می فرماید:

قل من كان عدواً لجبريل فإنه نزله على قلبك ياذن الله مصدقاً لما بين يديه وهدى

وبشرى للمؤمنين. ۷۶

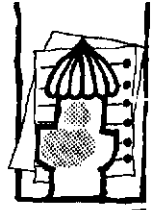
۷۲. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۷۷ و ۴۰۹ و ج ۴، ص ۲۴ و ۵۰۶.

۷۳. نساء، آیه ۱۶۶.

۷۴. انعام، آیه ۱۹.

۷۵. نجم، آیه ۱-۵.

۷۶. بقره، آیه ۹۷.



و در سوره شعراء می فرماید:

نزل به الروح الامین .^{۷۷}

و در سوره فرقان می فرماید:

تبارك الذي نزل القرآن على عبده ليكون للعالمين نذيراً.^{۷۸}

در آیات مذکور، خداوند شهادت می دهد که آنچه به عنوان وحی بر پیامبر اسلام نازل شده، حقیقتاً وحی الهی بوده است، نه تسویلات شیطان. پس مضمون روایت با این دسته از آیات هم معارض است. تفسیر الدر المنثور و تفسیر الطبری و تفسیر السمرقندی هم بر این امر متفق اند.^{۷۹}

بر مبنای این نظر که رسالت پیامبر (ص)، همگام با حیات و حیاتی پیامبر (ص) و در یک زمان آغاز شد، ضرورتاً وقتی پیامبر (ص) در وحی بودن آنچه بر او نازل می شود، شک می کند، در رسالت خود هم شک می کند. لذا خداوند، برای رفع این توهم، در موارد متعددی بر رسالت پیامبر (ص) تأکید کرده است. به نمونه هایی از این گونه آیات، توجه کنید:

۱. خداوند در سوره فاطر، خطاب به پیامبر (ص) می فرماید:

إنا أرسلناك بالحق بشيراً ونذيراً وإن من أمة إلا خلا فيها نذير.^{۸۰}

۲. در سوره یس، خطاب به آن حضرت می فرماید:

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^{۸۱}

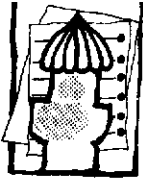
۷۷. شعراء، آیه ۱۹۳.

۷۸. فرقان، آیه ۱. همچنین ر. ک: یونس، آیه ۲؛ صف، آیه ۵۰؛ نحل، آیه ۲؛ آل عمران، آیه ۳؛ زخرف، آیه ۴۳ و کهف، آیه ۲۸.

۷۹. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۲۳ و ۷۵۰ و ج ۳، ص ۲۵۶ و ج ۶، ص ۳۲۲ و ۲۳۵؛ تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۳۵۹ و ۴۳۸ و ج ۲، ص ۵۵۲ و ۵۹۲ و ج ۳، ص ۳۵۸؛ تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۳۴۵ و ج ۳، ص ۹۴ و ۳۸۸ و ج ۵، ص ۵۹۰ و ۶۸۰.

۸۰. فاطر، آیه ۲۴.

۸۱. یس، آیه ۴.



۳. خداوند در سوره نساء می فرماید:

ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك و ارسلناك للناس

رسولاً و كفى بالله شهيداً. ۸۲

۴. در سوره احزاب، خطاب به رسول خدا می فرماید:

يا ايها النبي! انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً و داعياً الى الله ياذنه و سراجاً منيراً. ۸۳

الدرالمنثور و تفسير الطبري و تفسير السمرقندی، مؤید مطلب مذکور هستند. ۸۴

در صورتی که پیامبر در رسالت خود، شک داشت یا در وحی بودن آنچه بر او نازل شده دچار تردید شده بود، تأکید قرآن بر رسالت و مخاطب قرار دادن پیامبر (ص) به عنوان رسول در قرآن، باید لغو و بیهوده باشد، در حالی که فریقین بر تنزیه قرآن از لغو و بیهودگی اتفاق دارند. ابن تیمیّه می گوید:

آیاتی از قرآن، بر شهادت خدا بر صدق رسول (ص) دلالت می کند. اگر پیامبر (ص) شک کرده باشد یا فرضاً در سخن خود، کاذب بوده باشد، شهادت خدا لغو خواهد بود و این عمل، خلاف حکمت است؛ زیرا فرقی بین صادق و کاذب قائل نیست، در حالی که سنت خدا این است که کذاب را تأیید نمی کند و اصلاً لازمه حکمت این است که او را رسوا کند. وقتی کسی ادعا کند که خدا مرا فرستاده، خدا او را تأیید نمی کند، مگر این که صادق باشد. البته به آنها فرصتی می دهد، سپس آنها را نابود می کند؛ چرا که نسبت به کسانی که رسول را تکذیب کرده اند، فرموده است:

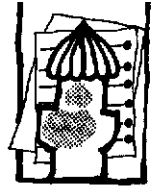
إنهم يَكفرون كيدا و أكيد كيدا فمهل الكافرين أمهلهم و رويداً.

وی سپس اضافه می کند که رسول خدا، کسی است که خدا او را فرستاده است. نبی

۸۲. نساء، آیه ۷۸.

۸۳. احزاب، آیه ۴۵-۴۶.

۸۴. الدر المنثور، ج ۷، ص ۱۹ و ۳۴ و ج ۲، ۵۹۷؛ تفسير السمرقندی، ج ۳، ص ۱۰۵ و ۱۱۵ و ۶۳ و ج ۱، ص ۳۲۰؛ تفسير الطبري، ج ۶، ص ۲۰۸ و ۲۸۶ و ۳۰۲ و ج ۲، ص ۶۶۱.



هم مثل رسول است. «نبی اللّه» کسی است که از آنچه خدا به او خبر داده، خبر می دهد. آنچه سبب نبوت نبی اللّه می شود، این است که خبر را خدا به او می رساند؛ چه، رسول، کسی است که فرستاده خداست. آنچه او از خدا خبر داده، صدق است و هیچ گونه کذب عمدی یا خطایی در آن نیست، در حالی که آنچه شیطان می آورد، از «انباء اللّه» نیست.

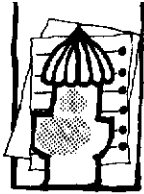
ابن تیمیّه بر آن است که: رسول خدا دستور غیر خدا را نمی پذیرد. «نبی» هم «انباء» غیر خدا را نمی پذیرد. لذا وقتی نبی، خبری داده است، ایمان آوردن به آن، واجب است، چون صادق است و هیچ گونه وحی شیطانی در آنچه نبی از آن خبر می دهد، وجود ندارد.^{۸۵} با بیانی که ارائه شد، روایت عایشه با این دسته از آیات هم معارض است.

علامه طباطبایی در بحث روایی تفسیر سوره علق، چنین آورده است:

داستان نزول وحی که از طریق عایشه نقل شده، از چند جهت مورد اشکال است:

۱. نسبت تشکیک در نبوت به رسول خدا داده و گفته است که آن حضرت، احتمال داده آن صدا و شخصی که بین زمین و آسمان دیده و سوره ای که بر او نازل شده، همه از القائنات شیطان باشد.

۲. نسبت اضطراب به حضرت داده و گفته که این اضطراب درونی او زایل نشده، تا وقتی که ورقه بن نوفل نصرانی به نبوتش شهادت داده است آن وقت، اضطرابش زایل شده است. با توجه به این که خداوند، درباره آن حضرت فرمود: «قل اِنی علی بیّنة من ربی»، چگونه ممکن است که چنین شخصیتی، برای آرامش خاطر، محتاج مراجعه به فردی نصرانی باشد؟ مگر خدا در حق آن حضرت نفرمود: «قل هذه سیلی ادعوا الی اللّه علی بصیرة انا و من اتبعنی»؟ آیا اعتماد به قول ورقه، بصیرت است و بصیرت پیروانش هم همین است که ایمان بیاورند به گفتار کسی که بی دلیل، ایمان آورده؟ آیا وضع سایر انبیا هم به همین منوال بود، آن جا که خدا می فرماید: «اِنا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و... النبیین من بعده»؟ آیا امت این انبیا هم به خاطر این که پیرمردی همانند ورقه گفته است که نوح، پیغمبر است، به او ایمان آورده اند؟



قطعاً پایه تشخیص یک پیامبر، این قدر مست نیست. حق، این است که نبوت، ملازم با یقین پیامبر و رسول است. او قبل از هر کس دیگری به نبوت خود از جانب خدای متعال، یقین دارد.^{۸۶}

به نظر علامه، وحی به معنای سخن گفتن خدا برای بنده خود، فی نفسه، موجب علم یقینی است و نیازی به حجّت ندارد، مثل علم بدیهی که برای یقین به آن، نیاز به سبب تصدیقی مثل قیاس یا برهان نداریم.^{۸۷}

نسبت دادن قصد خودکشی به پیامبر(ص) و ردّ آن

در روایت منقول از بخاری، داستان نزول وحی این گونه به پایان آمده که وقتی سوره «علق» نازل شد، برای مدّتی نزول وحی قطع شد. پیامبر(ص)، از انقطاع وحی بسیار غمگین شد تا جایی که می خواست خود را از قلّه کوه، پرتاب و خودکشی کند! وقتی برای خودکشی به قلّه کوه رسید، جبرئیل ظاهر شد و او را از خودکشی منع کرد! در متن روایت چنین آمده است:

و فتر الوحی فتره حتی حزن النبی(ص) فیما بلغنا حزناً غدا منه مرأی بتردی ...

این بخش از حدیث را از دو جهت مورد بررسی قرار می دهیم: الف. از جهت

دلالت، ب. از جهت متن.

از جهت دلالت

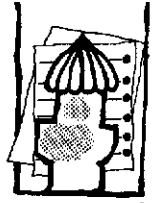
از جهت دلالت، این بخش از سخن عایشه با سیره پیامبر(ص)، معارض است؛ چه پیامبر(ص) در حالات بدتر و مشکل تر از این حالت، به فکر خودکشی نبوده است.^{۸۸} دکتر موسی شاهین، بر آن است که این بخش از سخن، با ایمان کامل داشتن پیامبر(ص) و یقین مطلق او نسبت به وحی، معارض است.^{۸۹}

۸۶. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۹؛ البصائر، ج ۴ و ۵؛ من وحی القرآن، ج ۲۴، ۳۳۲.

۸۷. المیزان، ج ۳، ص ۲۲۰.

۸۸. حدیث بدّه الوحی، سعد المرتضی، ص ۷۶.

۸۹. فتح المنعم، ج ۲، ص ۳۳۷.



از جهت متن

در این که بخش پایانی حدیث، جزو حدیث است یا این که فردی این بخش را به حدیث افزوده، اختلاف است. به نظر می‌رسد که این بخش از روایت، از اضافات معمر باشد. و اما دلایل ما بر این مدعا:

۱. ابن حجر می‌گوید که این بخش از روایت و بعدش را معمر بر روایت منقول از عقیل و یونس اضافه کرده است. لذا وقتی حمیدی روایت را ذکر می‌کند و به جمله «فتر الوحی» می‌رسد، می‌گوید: «حدیث در این جا به پایان رسید». سپس می‌گوید: بخاری در حدیثی که از طریق معمر از زُهری نقل می‌کند، این جمله (فتر الوحی...) را اضافه می‌کند. لذا در روایت ابونعیم که از طریق عقیل و ابی زرعۀ رازی و یحیی بن بکیر نقل شده، این جمله حذف شده است؛ اما وقتی از طریق معمر نقل می‌کند، این جمله را آورده و متذکر می‌شود که این جمله، از معمر است.

شاهد دیگر این که احمد و مسلم، وقتی از طریق «اصحاب اللیث» خبر را نقل می‌کنند، این جمله را نیاورده‌اند.^{۹۰}

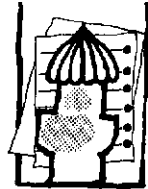
۲. شاهد دیگر این که می‌گوید وقتی پیامبر(ص) به قلّه کوه می‌رسد و قصد خودکشی دارد، جبرئیل، خطاب به پیامبر(ص) می‌گوید: «یا محمد! انک رسول الله حقاً» و این سخن را سه بار تکرار می‌کند. در صورت صحّت این جمله، با یک بار گفتن، پیامبر(ص) تثبیت می‌شد و دست از این کار می‌کشید. لذا لازم نبود که جبرئیل، سه بار سخنش را تکرار کند.^{۹۱}

۳. ناصرالدین آلبانی ضمن این که می‌پذیرد که این بخش به وسیله معمر افزوده شده است، می‌گوید که برای این زیادی دو علت است:

الف. معمر، به تنهایی این سخن را اضافه کرده است. پس این حدیث، در زمره احادیث «شاذ» است.

۹۰. فتح الباری، ج ۲۱، ص ۳۵۹.

۹۱. السیرة النبویة فی ضوء القرآن والسنة، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶.



ب. روایت، مرسل معضل است؛ چون قائل به «فیما بلغنا» است. پس روایت از

بلاغات زهری است. پس «موصول» نیست.^{۹۲}

۴. ابن حجر می گوید: قائل «فیما بلغنا» زهری است که می گوید آنچه از رسول خدا

به ما رسید، چنین بود. پس روایت از بلاغات زهری است و «موصول» نیست.^{۹۳}

۵. ابو شهبه می گوید: این روایت از شرایط حجیت، برخوردار نیست؛ چون از

بلاغات است و بلاغات، از روایات، منقطع هستند. روایت منقطع هم ضعیف است.

سپس می گوید: بخاری، روایات مسند را با راویان عادل و ضابط، نقل می کند. علت این

که بخاری این روایت را نقل می کند، شاید این است که ما را از مخالفت این حدیث با

حدیث صحیحی که در آن این بخش ذکر نشده است، آگاه کند.^{۹۴}

با عنایت به آنچه گفته شد، چنین به دست می آید که در مجموع، به لحاظ سند و

دلالت، اعتبار ندارد. علاوه بر این، بخش آخر روایت، جعلی و وصفی است که توسط

معمّر افزوده شد. لذا صرف نظر از سند و دلالت، حداقل این بخش از روایت، از حجیت

ساقط است.

اما ابن تیمیّه وقتی که از طرق دلالت معجزه بر نبوت انبیا سخن می گوید، ظاهراً این

بخش را تلقی به قبول می کند؛ زیرا او می گوید: معجزه، گاهی بالضروره، دال بر نبوت

است و گاهی به وسیله نظر و استدلال، دال بر آن است.

او همچنین در مقام توضیح می گوید که عده ای بدون دلیل، صدق مُخبر را قبول

می کنند. شاهد او داستان نبوت نبی اسلام است؛ چرا که وقتی رسول خدا حالات خود

را برای خدیجه بازگو کرد، خدیجه، نزد ورقه بن نوفل رفت و داستان را برایش نقل

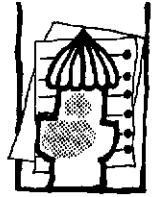
کرد. ورقه فهمید که او رسول اللّه صادق است.^{۹۵} لذا خبر آمدن جبرئیل و آوردن وحی

۹۲. دفاع عن الحدیث النبوی و السیره، ص ۴۱ - ۴۲.

۹۳. فتح الباری، ج ۲۱، ص ۳۵۹.

۹۴. السیره النبویه فی ضوء القرآن و السنّة، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

۹۵. النبوات، ص ۳۳۹.



را پذیرفت و امید آن داشت که خود، توفیق قبول را دریابد.^{۹۶} لذا در آخر سخن خود گفت:

وإن یدرکنی یومک انصرك نصرأ مؤزراً.^{۹۷}

و در جای دیگری آمده که گفت: اگر من آن روز زنده باشم، خدا را یاری می‌کنم.^{۹۸}

۶. این حدیث با احادیثی که در آن این بخش ذکر نشده، معارض است.^{۹۹}

در این که هنگام نزول وحی، حالت خاصی بر پیامبر(ص) عارض می‌شده، بحثی نیست؛ اما آن حضرت هم قبل از نزول و هم در اثنای نزول و هم پس از نزول وحی، از هشیاری کامل برخوردار بود. لذا در تمامی مراحل نزول وحی، خود را انسانی ناتوان می‌دانست. وی در آغاز نزول وحی، چون احتمال محو بعضی از آیات را از قلبش می‌داد، پیش از اتمام نزول مرحله‌ای از وحی، عجله به خرج داده، آیات را بر زبان تکرار می‌کرد، تا آن جا که جبرئیل بر او نازل شد.^{۱۰۰} خداوند، کار را برای او آسان کرد و قرآن را قطعه قطعه نازل گردانید^{۱۰۱} و به پیامبر(ص)، وعده داد که آن را حفظ خواهد کرد و فرمود:

لا تحرک به لسانک لتعجل به إن علینا جمعه و قرآنه فإذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم علینا

بیانه.^{۱۰۲}

خدا هم در قرآن پیامبر(ص) را انسان ناتوانی معرفی می‌کند که از خدا یاری می‌طلبد

و مورد عتاب خدا قرار می‌گیرد. *پرتال جامع علوم انسانی*

۹۶. تاریخ قرآن، ص ۶۸.

۹۷. صحیح البخاری، ج ۶، کتاب التعمیر.

۹۸. تفسیر الطبری، ج ۲، ص ۲۰۶.

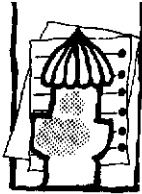
۹۹. ر.ک: صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۹؛ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۳۹۸؛ تاریخ العرب فی

الاسلام، ص ۱۵۴؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۴.

۱۰۰. صحیح البخاری، ج ۶ (کتاب التعمیر) و ج ۹ (کتاب التوحید).

۱۰۱. النبا العظیم.

۱۰۲. قیامت، آیه ۱۵-۱۶.



خداوند در سوره یونس به رسول خدا می فرماید :

وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا أو بدله ،
قل ما يكون لى أن أبدهك من تلقاء نفسى إن أتبع إلا ما يوحى إلىّ ، ائنى أخاف إن
عصيت ربى عذاب يوم عظيم . قل لو شاء الله ما تلوته عليكم و لا ادريكم به ، فقد
لبثت فيكم عمراً من قبله ، أفلا تعقلون؟^{۱۰۳}

با توجه به این آیه و آیات دیگر که در بردارنده چنین پیامی هستند ، انسان به این حقیقت
پی می برد که میان صفات و ذات خالق و صفات و روش مخلوق ، تفاوت محسوسی
هست . لذا پیامبر(ص) بارها متذکر می شود که بشری مثل دیگران است و وظیفه ابلاغ
رسالت را بر عهده دارد و نه قرائن خداوند را می داند و نه از غیب آگاه است . در قرآن آمده
است که خدا هم به او چنین دستوری می دهد . لذا می فرماید :

إنما انا بشر مثلکم یوحى إلىّ إنّما الهکم إله واحد .^{۱۰۴}

یا در مورد دیگر می فرماید :

قل لا املك لنفسى نفعاً و لا ضرراً إلا ما شاء الله و لو كنت اعلم الغیب لا
سئکثرت من الخیر و ما سننى السوء ...^{۱۰۵}

و در مورد دیگری می گوید :

قل لا اقول لكم عندى خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لكم ائنى ملك إن أتبع
إلا ما یوحى إلىّ .^{۱۰۶}

از سوی دیگر ، می بینیم که قرآن ، پیامبر(ص) را مورد تهدید قرار می دهد . خداوند
در سوره اسراء می فرماید :

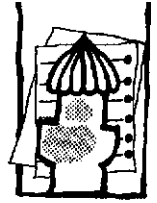
ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً إذا لاذقناک ضعف الحیاة و ضعف

۱۰۳ . یونس ، آیه ۱۵ - ۱۶ .

۱۰۴ . کهف ، آیه ۱۱۰ .

۱۰۵ . اعراف ، آیه ۱۸۸ .

۱۰۶ . انعام ، آیه ۵۰ .



المات ثم لا تمجد لك علينا نصيراً. ۱۰۷

و در سوره حاقه می فرماید:

و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم
من احد عنه حاجزين. ۱۰۸

زمخشری در این باره می گوید:

منظور این است که اگر پیامبر (ص) ، سخنی را به دروغ به ما نسبت می داد، ما او
را با قتل صبر، مجازات می کردیم، چنان که پادشاهان در مورد کسی که بر آنها
دروغ ببندد، چنین می کنند. خداوند، چگونگی قتل صبر را توصیف کرده، و آن
این است که دست انسان را بگیرند و گردنش را بزنند. ۱۰۹

نتیجه بحث

جمع بندی ای که از مجموعه این گفتار حاصل می شود این است که:

الف. رسول خدا، عبد ضعیفی است که در برابر پروردگار قادر، خاضع و مطیع
است.

ب. پیامبر (ص) در جریان پذیرش وحی، بین فرمان های الهی و اراده شخصی خود،
تفکیک قائل بود. او با آگاهی کامل، بین آنچه به عنوان وحی بر او نازل می شد و احادیثی که
با الهام الهی و تعبیرات انسانی خودش آنها را بیان می کرد، فرق می گذاشت.

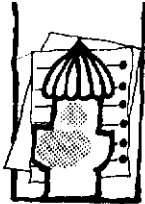
قابل توجه این که نویسندگان وحی، نهایت تلاش را می کردند که آن قسمت از
احادیث پیامبر را که مضمون آنها از وحی بود و ارتباط شدید با قرآن داشت (احادیث
توقیفی، از قرآن جدا کنند. ۱۱۰

۱۰۷. اسراء، آیه ۷۴ - ۷۵.

۱۰۸. حاقه، آیه ۴۴ - ۴۷.

۱۰۹. الکشاف، ج ۴، ص ۱۵۵.

۱۱۰. المنار، ج ۱۰، ص ۴۶۵.



به نظر ما پیامبر(ص) ، دریافته بود که هنگام نزول قرآن، اراده شخصی او محو می شود، به نحوی که او هیچ گونه اراده و دخالتی در نزول وحی یا قطع شدن آن ندارد. شاهد این سخن این که گاهی وحی به صورت متوالی نازل می شد؛ ولی گاهی نیز منقطع می شد و تا مدت زمانی وحی بر او نازل نمی شد. به طور کلی، وحی، محدود به وقت معینی نبود و در حالات گوناگون نازل می شد. مثلاً سوره کوثر، وقتی نازل شد که پیامبر(ص) ، تازه به بستر رفته بود؛ یا آیه مربوط به توبه سه نفر از کسانی که از شرکت در جنگ تبوک تخلف کرده بودند، در ثلث آخر شب نازل گردید. ^{۱۱۱}

در روایت مورد بحث از عایشه درباره آغاز نزول وحی، آمده که وقتی سوره «علق» نازل شد، نزول وحی مدتی قطع شد تا این که روزی پیامبر(ص) در حال قدم زدن بود که از آسمان، صدایی شنید و جبرئیل را دید که به سراغش آمده بود و آیات سوره «مزمّل» را نازل کرد. بدین ترتیب، وحی دوباره آغاز شد. ^{۱۱۲}

از این فترت در نزول وحی، روشن می شود که وحی، امری مستقل از ذات پیامبر است و منشأ وحی، فقط خداست.

نمونه دیگر، این که بعد از داستان «افک»، یک ماه، نزول وحی به تأخیر افتاد؛ یا در داستان تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، مدت شانزده یا هفده ماه، پیامبر(ص) منتظر دستوری در این زمینه بود و خداوند، آیات این تغییر را بعد از حدود یک سال و نیم نازل فرمود. ^{۱۱۳} همه این امور، شاهدی است که نزول وحی، از حیطة اختیار پیامبر(ص) خارج بوده و در اختیار خداوند بوده است.

۱۱۱. اسباب النزول، السیوطی، ص ۱۴۰، صحیح البخاری، ج ۹، ص ۳۰.

۱۱۲. اسباب النزول، ص ۱۲-۱۳.

۱۱۳. همان جا.